

تلخ است اما در مذاق ما شیرین است، آن صنم لاله عذار سرمست، این شعر را برخواند:

موجودرستی عهد از جهان سست نهاد که این عجزه عروس هزار داماد است

حافظ

ای پادشاه، چشم به حال گدافکن کاین گوش بس حکایت شاه و گدا شنید

حافظ

ریشخندی بتو بنمود، فلک غره مشو کز دماغ تو برون آورد این باد غرور

عرفی

مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت که بسیار همچون تو پرورد و کشت

سعدی

... آن والا جاه سرمست با انصاف حق پرست از شنیدن این اشعار متأثر گردید و

بسیار گریست و به ملافاطمه اشاره فرمود که باز بخوان... آن خدیو... دهان آن نگار

شکرخند را بوسید... و بدست مبارک خود دهانش را پر از مروارید کردند... از شنیدن

اشعار نصیحت آمیز تنبیه گردید و حسن سلوکش با خلائق بیشتر شد...^۱

مهمانی آقاعلی از آقا محمدخان قاجار

روز پنجم فتح گواشیر، شاه جهان پناه را خاطر انور رغبت تماشای شهر افتاد،

فرمودند فردا می رویم گواشیر را تماشا نمایم. آقاعلی به عرض رسانید حال که حضرت

همایون را میل سیر گواشیر است اگر در غلام منزل ساعتی نزول اجلال فرمایند و رفع

خستگی نمایند و قهوه و قلیان و نهاری صرف شود مراحم شاهنشاه نسبت به غلام

کمال ظهور خواهد نمود و تا قیامت خود و اولاد و احفاد مفتخر خواهند بود.

خاقان گیتی ستان اجابت استدعای او را فرمود، فردا حضرت شاه از اردوبه

جانب شهر عز و ورود بخشود. آقاعلی کما ینبغی تشریفات بر مقدم سلطانی قرارداد و از

دروازه تا خانه خود کوجه ها را مفروش و گاوو گوسفند زیاد هرده گام یکی سربردی موکب

سلطانی از دروازه موسوم به دروازه مسجد داخل شده اول به تماشای جامع گواشیر که از

بناهای مبارزالدین محمدبن مظفر است خاطر گماشته بعد به سیر مسجد ملک که بنای

ملک قاورد سلجوقی است و بازار و کاروانسرای گنجعلی خان زبک اقدام نمود. و از آنجا به خانه آقاعلی تشریف ورود، و در ایوان رفیع جلوس، و روی به آقاعلی فرمود که پنجره این ایوان کجاست که اثرش هست؟ عرض کرد لطفعلی خان بواسطه عناد با این غلام که در موکب والا بوده کنده و برده... بعد شیرینی و حلویات و تنقلات الوان به حضور آورد. شاه فرمود: آقاعلی تو که در موکب ما بودی و اینجا هم هرچه داشتی لطفعلی خان برد، اینها را از کجا آوردی؟ عرض کرد از پرتوالتفات شاهنشاه دارم... بعد از صرف ناهار و فراغ از خواب آقاعلی دو پسر خود را که هریک را یک شال کشمیری حمایل کرده بود به حضور آورد و عرض کرد چیزی که پیشکش مقدم مبارک نمایم لطفعلی خان برایم باقی نگذاشته، این دو غلام بچه را به غلامی آورده ام... خط میرزا حسین را ملاحظه فرموده تحسین و آفرین فرمودند حکومت کرمان را به آقامحمدتقی و صندوقداری خاصه را به میرزا حسین مرحمت فرمود. در همان حین خبر گرفتاری لطفعلی خان را آوردند. این خبر موجب ازدیاد مرحمت شاه به آقاعلی گردید...»^۱

وصفی از یک مجلس مهمانی در عهد لطفعلیخان زند

در کتاب «آخرین روزهای لطفعلی خان» به قلم سر هارفرود جونز آمده است: «... اندکی بعد از ورود من عطردانی آوردند که در آن تکه های کوچکی از عود می سوخت و خوشبوترین عطر را به مشام می رسانید و سپس قلیانی با سر طلا و مرصع بدنه ای بلورین و خوش برش در پیش من نهادند، در حالی که قلیانی که برای جواهر فروش آوردند عبارت بود از یک نی پیچ معمولی چوبین با بدنه ساده شیشه ای و سر قلیانی از گِل پخته سیاه. بعد قهوه تعارف کردند باز هم قهوه مرا در جام کوچک طلائی مرصع دادند در حالی که جواهر فروش... قهوه خود را در جام کوچکی که در داخل یک نعلبکی قرارداده بودند نوشید. بعد از قهوه نوبت به میوه رسید. میوه فراوان از برگزیده میوه های فصل را مخلوط با تکه های یخ درزیباترین و کمیابترین کاسه های چینی جای دادند و کاسه را در میان سینی های منقش به نقشهای رنگین در فاصله های خالی سینی، لذیذترین شیرینها و بستنی قرار داشتند.

در حدود ساعت ۹ شام آوردند و قطعات درازی از چیت‌های بندر ماسوله جلو ما پهن کردند و مجمعه‌های پرنقش و نگار و جلا یافته‌ای را بر روی چیتها نهادند. در هر مجمع سه سینی گرد بزرگ مسی گذاشتند، در سینی اول سه نوع پلوبا گوشت و سبزی وجود داشت، در سینی دوم سه نوع گوناگون کباب و گوشت‌های سرخ شده و در سینی سوم سه نوع نوشابه و در دو سینی اول نعلبکیهای کوچک شامل انواع ادویه، چاشنی، نمک و فلفل بود. برای من به جای سینی مسی سینی نقره تعیین شده بود. در اینگونه مهمانیها بعد از آنکه آفتابه و لگن را برای شستشوی دست چرخاندند میزبان با ادای «بسم الله» شروع غذا را اعلام می کند و هنگامی که متوجه شد که مهمانها دست از غذا کشیده‌اند با ادای کلمه خدایا «زیاد کن» علامت بر چیدن سفره را به پیشخدمتها، می دهد. و بلافاصله الحمدلله می گوید سپس برای هر میهمان آب داغ و صابون می آورند و بار دیگر قلیانها را پیش می آورند...»^۱

جونزه، در جای دیگر از این کتاب از مجلس مهمانی دیگری که میرزا حسین برای او ترتیب داده بود یاد می کند و می نویسد: «در پایین اتاق سه چهار نفر از خوش صداترین آوازخوانهای شیراز، و مشهورترین نوازندگان کمانچه، جای گرفته بودند پیش از آنکه شام را بچینند از خوانندگان خواسته می شد غزلیاتی از حافظ و یا شعری چند از اشعار خود میرزا حسین به آواز، با همراهی ساز بخوانند. سفره شام همیشه عالی بود و در حدود ساعت ۹ پهن می شد میرزا حسین از لذت بردن مهمانانش بیش از هر چیز دیگر لذت می برد. وقتی سفره را برمی چیدند اتاق را عطرآگین می کردند و بار دیگر قلیان می آوردند سپس نقال میرزا که صدای فوق العاده‌ای داشت پیش می آمد و قطعاتی از شاهنامه و یا متون تاریخی فارسی و عرب از بر می خواند تا اینکه میرزا با ادای «بارک الله» به نقال اشاره مرخص شدن و به میهمانان علامت رفتن می داد مگر آنانکه می خواستند در موضوعات حکومتی بطور خصوصی با او مذاکره کنند، زیرا میرزا حسین همیشه در این ساعات وقت ملاقات اختصاصی برای خواستاران تعیین می نمود. یکی دوبار هم بعد از شام فرزندان میرزا بزرگ را به مجلس آوردند تا برای سرگرم کردن میهمانان به مشاعره پردازند، مقدار ابیاتی که این کودکان از برداشتند به نظر من سخت حیرت انگیز آمد...

شام بدینسان گذشت و یکی از باشکوهترین شامهایی بود که من تا آن روز در تمام طول اقامتم در ایران خورده بودم. وقتی که بساط شام را برچیدند، بار دیگر اتاق را با عطر عود آکندند و برای هر میهمان شیشه‌های کوچک گلاب آوردند تا بدخواه مصرف نکند...»^۱

آداب پذیرایی از شاه

در کتاب حاجی بابای اصفهانی با بیانی شیرین و طنزآمیز کیفیت پذیرایی بسیار مفصل و مجلل حکیم‌باشی از پادشاه، چنین بیان شده است: «معیرالممالک به حکیم‌باشی پیشنهاد کرده بود که «سرتاسر راه شاه را به جایی که از مرکب فرود می‌آید قماش ابریشمی و تا در باغ اطلس و از آنجا تا شاه‌نشین که محل نشستن شاه است شال کشمیری بیندازد. ولی حکیم‌باشی که در خود قدرت چنین کاری نمی‌دید گفت بهتر است که در مسیر شاه برگ گل بپاشیم، گاوی جلو پایش سرببریم و شیشه‌های شربت فراوان در زیر پای اسبش بشکنیم. بالاخره پس از مشورت با حاجی بابا، حکیم‌باشی «راه را با چیت، باغ را با مخمل و حیاط را با زربفت و اتاق را با شال کشمیری فرش می‌کند...» و منجمان برای حرکت شاه اسعد ایام را معین می‌کنند... فرشهای نو گسترده، شاه‌نشین را با شالی فرد و اعلا فرش کردند... قواره‌های حوض را گشودند، روی حوض، مقابل ارسی و نشیمن شاه از برگ گل و ریاحین تصاویر گوناگون ساخته، گلدانها و کوزه‌های بزرگ نارنج و لیمو و ترنج بر اطراف حوضها چیدند به نوعی که طراوت بهار در انظار جلوه گر شد.

جمعی کثیر از آشپزان سرخود، و با اقتدار با دیگ بر و مجموعه و طشت و سینی و لنگری و دوری و بشقاب و کاسه و قدح و کوزه و فنجان شربت‌خوری و قهوه‌خوری در رسیدند. حکیم‌باشی دست و پا را گم کرد که شما را به خدا مگر خیال دارید تمام شهر را غذا بدهید... ناچار به اجاق همسایگان تجاوز نمودند دیگهای سترگ پلو بر پا شد. گذشته از آشپزان، یک دسته بزرگ هم از شربتدار و شیرینی پز پهلوه به پهلوسرگرم تهیه حلویات و مشروبات و بستنی‌ها و میوه‌جات و افشردها بودند. آنقدر چیزهای هرگز ندیده و ناشنیده

گران قیمت خواستند که حکیم باشی وقتی چشمش به سیاهه و صورت آنها افتاد کم مانده بود که روح از بدنش پرواز کند، آنگاه لوطی باشی یا دسته مقلدان و بازیگران با بیست نفر زن و دنبک زن از قبیل احمدی و باقری و اکبری و بابائی وارد شدند.

ساعت مقرر... پادشاه به قصد خانه حکیم باشی از ارک همایون بیرون آمد، راهها را رفته بودند و آب پاشیده، در پیش پای قدم و حشم و ملتزمین رکاب شهریاری در هر قدم گلها نثار می شد و حکیم باشی شخصاً حاضر بودن سفره را و در رکاب همایون همپای غلامان سواره، با پای پیاده در حرکت آمد. ریکایان^۱ پیشاپیش دوان بودند و یساولان با کلاهما و گرزهای مخصوص از چپ و راست «بروبرو، کورباش کورباش» گویان مردم را با شدت به دور می راندند. زنها با روبندها، بر بامها و در پشت دیوارهای سوراخ سنبه دار، به تماشا مشغول بودند. گروهی انبوه از فراشها و پیشخدمتان ترکه و چوبهای بلند به دست بر سر و صورت مردم می زدند و بدین سوی و آن سوی می دواندند. در عقب فراشان، گروهی غاشیه بدوش و یدک کش روان بود و پشت سر آنها دسته غلامان با کمرهای زرین و جماعت قلیاندار و کفشدار و آبدار و جبه دار و چتردار و افیوندار و بهماندار در حرکت بودند. تمام این گروه که همه از خدام خاص می باشند، همه پیشاپیش پادشاه می رفتند و بعد از آنها گروهی پیادگان بالباسهای گوناگون جفت جفت پاره ای با لباسهای زرد و پولک دار و جماعت با کلیچه های مخمل و حریر چون سایه به دنبال پادشاه روان بودند و پا از پاشنه قبله عالم بر نمی داشتند. قمچی دسته مینا بر کمر در رکاب پادشاه و پادشاه بر اسبی نرم رو، سوار و به لباسی ساده، اما گرانها ملبس بود و سه نفر از شاهزادگان روان بودند، ایلخانی و ملک الشعرا و جمع کثیری از اعیان و اشراف، همه با نوکران و ملازمان در حرکت بودند. اینها همه کسانی بودند که بایستی بر سفره میرزا بنشینند و خوراکیهای او را نوش جان فرمایند و برآستی اگر شماره آنها را پانصد بگوئیم حقاً کم گفته ایم...

اسب شاه از در خانه میزبان بدرون نمی رفت از اسب فرود آمد و از روی پای اندازه هائی که انداخته بودند رفته به مسندی که در شاه نشین تالار آراسته بودند جلوس فرمود، همینکه پادشاه قدری بیاسود امین خلوت از پرشال خود، صد تومان اشرفی تازه سگه

بیرون آورد و به شهنشاه جمجاه... پیشکش کرد که به مثابهٔ ران ملخ به سلیمان بردن است... پادشاه جواب داد «خانه آبادان، حکیم، معقول و نوکر جانبازی است و ما در حقش التفات خاص داریم... حکیم باشی کرنشی کرد که کم مانده بود بینیش به خاک مالید شود. پسر شاه گفت... امروز در ایران مانند او کم است از لقمان داناتر، و از جالینوس بالاتر است... سرزمین ما از بدو خلقت دنیا تا زمان شهریاری ما مهد معارف و علم و منبع عرفا و علما بوده است... اما این فرنگیها نمی دانم از کجا پیدا شده اند... اما از زنانشان چیزهایی غریب نقل می کنند، می گویند که در میان روسها بیرونی و اندرونی و محرم و نامحرم وجود ندارد... چطور شده است که در دنیا ملتی که به زنان خود مسلط است تنها ما مسلمانها هستیم. حکیم باشی گفت حیوانات نر و ماده با هم زیست می کنند و فرنگیها هم به همین منوال زندگی می کنند، حیوانات جُنب راه می روند، فرنگیها هم همچنین، حیوانات نماز نمی گزارند، فرنگیها هم همچنین. شنیده ام که این فرنگیها به جای آنکه قطع نسل خوک و گراز را که نجس العین هستند بنمایند برعکس خوک چران مخصوص دارند...»^۱

از عهد فتحعلیشاه به بعد که به جهات سیاسی و اقتصادی مناسبات ایران با کشورهای غرب فزونی گرفته است، همواره اروپائیان مقیم ایران از محیط غم زده، ملالت بار و بی تحرک ایران، از دور بودن زنان از مردان و از فقدان مجالس رقص و موسیقی و آواز، اظهار تأسف و ناراحتی کرده اند و این معنی از مطالعه آثار تاریخی و سفرنامه های مردانی چون سرجان مالکم و سولتیکف و جز اینها به خوبی استنباط می شود!!!

اعیاد و جشنهای همگانی در ایران

عید نوروز

شرکت در اعیاد و جشنهای ملی و همگانی از دیرباز موجب مسرت مردم بخصوص کودکان و نوجوانان بود و یکی از تفریحات و دلخوشیهای مردم بشمار می رفت. مراسم جشن نوروز جمشیدی یا نوروز بزرگ از آغاز فروردین ماه شروع می شود،

۱. جیمز موریه: حاجی بابای اصفهانی، تصحیح جمال زاده، ص ۱۳۵ به بعد.

وضع، و انتخاب این روز را به جمشید نسبت می دهند. فردوسی می فرماید:

جهان انجمن شد بر تخت او فرو ماند از فرّه بخت او
به جمشید بر، گوهر افشاندند مرآن روز را، روزنوخواندند

جشن نوروز پس از اسلام نیز همچنان باقی ماند، منتها بعضی از رسوم و آداب این جشن و جشن مهرگان (مهرجان) در طی قرون فراموش شد یا کمابیش تغییر کرد، آنچه از مراسم این جشن هنوز باقیست عبارتست از سبز کردن بعضی نباتات نظیر گندم و عدس پیش از عید، و نگاهداشتن آنها، تا روز ۱۳-تهیه سفره هفت سین (سرکه، سیب، سبزی، سنجد، سماق، سیر و غیره) و هفت میم (میوه، مرغ، ماهی، ماست، میگو، می و مویز) و خوانچه های شیرینی و میوه جات و غیره. راجع به نوروز و تاریخ پیدایش آن غیر از فردوسی، ابوریحان بیرونی و طبری و ابوعلی بلعمی (در ترجمه تاریخ طبری به فارسی) و دیگر مورخان و محققان مطالب بسیار نوشته اند. از جمله ابوریحان در کتاب التفهیم در وصف نوروز می گوید «نوروز نخستین روز است از فروردین ماه و از این جهت روز نونام کرده اند زیرا که پیشانی سال نوست.»

بلعمی در ترجمه تاریخ طبری از ارزش سیاسی و قضائی نوروز سخن می گوید و می نویسد: که شهریار در این روز «... علما گرد کرد و از ایشان پرسید، چیست که این پادشاهی بر من باقی و پاینده دارد؟ گفتند داد کردن و در میان خلق نیکی، پس او داد بگسترد و علما را بفرمود که روز مظالم من بنشینم شما نزد من آئید تا هر چه رود داد باشد مرا بنمایند تا من آن کنم و نخستین روز به مظالم بنشست روز هرمز بود از ماه فروردین پس آن روز را نوروز نام کرد تا اکنون سنت گشت... (این نخستین ندای ضعیف دادخواهی و دموکراسی است که به قول بلعمی در عهد باستان بر زبان جمشید جاری شده است، وی برخلاف شهریاران مستبد و خودکامه، از علما و ارباب اطلاع می خواهد که او را هدایت کنند تا راه خطا نرود، و در پناه حمایت مردم دوران پادشاهی او دوام یابد).

وصف نوروز در تاریخ گردیزی

«این روز را نوروز گویند زیرا که سر سال باشد و شب با روز برابر شود، و سایه ها از دیوارها بگذرد و آفتاب از روزنها افتد و رسم مغان اندر روزگار پادشاهی ایشان چنان بودی که خراجها اندرین روز افتتاح کردند...» (از زین الاخبار گردیزی).

نوروز نخستین روز است از فروردین ماه و از اینجهت «روزنو» نام کردند زیرا که پیشانی سال نوست و آنچه از پس اوست، ازین پنج روز، همه جشنهاست و ششم فروردین ماه نوروز بزرگ دارند... و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین، آنست که اول روزی است از زمانه که بدور فلک آغاز به گشتن...» (از کتاب التفهیم بیرونی).

چهارشنبه سوری

جشن معروف ایرانی است، که هر سال شمسی در شب آخرین چهارشنبه ماه اسفند «اسفندارمز» می گیرند و مطابق رسوم قدیم، در این جشن آتش می افروزند و از آن می جهند. و چنانکه از تاریخ بخارا برمی آید در زمان ساسانیان این جشن را به نام «سوری» می گرفتند و یکبار به موجب همان کتاب، از آتشی عظیم که در این جشن افروخته بودند پاره ای آتش بجست و سرای پادشاه را بسوخت، در هنگام جشن خطاب بر آتش می گویند:

سرخي و گرمي تو از من - زردی و رنجوری من از تو...^۱

مراسم جشن نوروزی نه تنها در ایران، بلکه در هندوستان در دوران قدرت بابریان معمول بود بطوریکه از نوشته «گلبدن» برمی آید آداب جشن نوروزی مخصوصاً در عصر جهانگیر و شاه جهان بسیار مورد توجه بود. وی درباره مراسم نوروز و هفته نوروز چنین می نویسد: «... و بعد از نوروز، هفت یا ده روز همایونی (شادی) می کردند و لباسهای سبز می پوشیدند و بر کوهها برآیند و در یک نوروز بر کوه هفت داوران برآمدند...»^۲

مراسم جشن نوروزی امروز نیز در بین خانواده ها، کم یا زیاد عملی و اجرا می شود. دید و بازدید عید از اول تا ۱۳ فروردین ماه ادامه دارد و وسیله خوبی است برای تجدید دیدار و آشنا شدن با وضع عمومی بستگان و دوستان نزدیک. منوچهری در وصف نوروز می گوید:

نوروز روزگار نشاط است و خرمی پوشیده ابر دشت به دیبای ارمی

۱. دایرةالمعارف فارسی، ص ۸۱۱.

۲. گلبدن بانو، و کتابش همایون نامه. مقاله مهدی غروی در مجله هنر و مردم، اردیبهشت ۴۹، ص ۳۷.

میرنوروزی

به حکایت بعضی از کتب تاریخی، در ایران در ایام عیدنوروز برای تفریح خاطر عموم، مردی گمنام را به پادشاهی انتخاب می کردند و ظاهراً پادشاهی حقیقی مملکت نیز به پیروی از افکار و تمایلات و سنت دیرینه مردم برحسب ظاهر برای چند روزی از سلطنت خلع و زمام حل و عقد امور لشکری و کشوری به این سلطان دروغی واگذار می شد، و وی در این دوره کوتاه فرمانروایی، احکام و فرامینی چند مبتنی بر عزل و توقیف و حبس و جریمه و مصادره، صادر می کرده و پس از چند روز، سلطنت موقتی و ظاهری او سپری می شده و کارها به جریان عادی خود باز می گشت بطوری که استاد فقید محمد قزوینی طی مقاله ای در مجله یادگار نوشته است:

«در بعضی از منابع تاریخی از میرنوروزی یا پادشاه نوروزی یاد شده است. از جمله در جلد اول تاریخ جهانگشای جونی صفحه ۹۷ و ۹۸ چنین آمده است: و در آنوقت (یعنی اندکی قبل از حمله مغول) خوارزم از سلاطین خالی بود. از اعیان لشکر، خمار نام ترکی بود از اقبای ترکان خاتون آنجا بوده است... چون در آن سواد اعظم و مجمع بنی آدم هیچ سرور معین نبود... خمار را به اتفاق به اسم سلطنت موسوم کردند و پادشاه نوروزی از آن بر ساختند. و در تذکره دولتشاه سمرقندی صفحه ۴۱۶ در شرح احوال میرزا علاءالدوله بن بایسنقر بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان گوید: «... چند روزی چون پادشاهان نوروزی در هنگام نوروز آن سال در دارالسلطنه هرات حکومتی شکسته بسته نمود.»

شادروان قزوینی در پایان بحث در پیرامون «میرنوروزی» می نویسد: «... این رسم «پادشاه نوروزی» که چنانکه گفتیم در ایران معمول بود، تا همین سنین اواخر (و شاید هنوز هم در بعضی نواحی ایران آثاری از آن باقی بوده است. یکی از دوستان موثق نگارنده از اطبای مشهور، که سابق در خراسان مقیم بوده اند در جواب استفسار من از ایشان، در این موضوع مکتوب ذیل را به اینجانب مرقوم داشته اند که عیناً درج می شود: «در بهار ۱۳۰۲ هجری شمسی برای معالجه بیماری به بنجورد رفته بودم. از اول فروردین دیدم جماعت کثیری سواره و پیاده می گذرند و یکی از آنها با لباسهای فاخر بر اسب رشیدی نشسته چتری بر سر افراشته بود، جماعتی هم سواره در جلو و عقب او روان بودند، یک دسته هم پیاده بعنوان شاطر و فراش که بعضی چوبی در دست داشتند در رکاب او

یعنی پیشاپیش و در جنبین و در عقب او روان بودند، چند نفر هم چوبهای بلند در دست داشتند که بر سر هر چوبی سر حیوانی از قبیل سر گاویا گوسفند بود. این رمز از آن بود که امیر از جنگی فاتحانه برگشته و سرهای دشمنان را با خود می آورد. دنبال این جماعت انبوه کثیری از مردم متفرقه، بزرگ و خرد روان بودند و هیاهوی بسیار داشتند.

تحقیق کردم گفتند که در نوروز یک نفر امیر می شود که تا ۱۳ عید امیر و حکمفرمای شهر است، بر اعیان و اعزّه شهر حواله نقد و جنس می دهد که کم یا زیاد تقدیم می کنند، به این طریق که مثلاً حکمی می نویسد برای فلان متعین، که شما باید صد هزار تومان تسلیم صندوقی کنید، البته مفهوم این است که صد تومان باید بدهید، البته این صد تومان را هم کم و یا زیاد می کردند ولی در هر حال چیزی گرفته می شد غالب اعیان به رغبت و رضا چیزی می دادند و به فال نیک می گرفتند، بعد از سیزده دوران امارت او به سر می آید و گویا در یک خانواده این شغل موروثی بود.^۱

نظیر این مطالب در تاریخ مصر ابن ایاس آمده و ما به ذکر مجملی از آن می پردازیم:

میرنوروزی در مصر

در مصر نیز همه ساله به مناسبت روز اول سال خورشیدی قبطیان، عوام الناس گرد هم می آمدند و یکی را به دلچکی برمی گزیدند... و بر خری می نشانند، طرطوری از برگ خرما بر سرش می نهادند و امیر نوروزی نام می دادند... و به سوی کاخهای بزرگان و سران ملک به راه می افتادند. هنگامی که امیر نوروز به آستانه یکی از این کاخها می رسید بر در می نوشت، مالک این خانه باید سندی مهور دائر بر تعهد پرداخت چنین مبلغ هنگفت تسلیم نماید و هرکس که این تقاضا را اجابت نمی نمود مورد اهانت و بدزبانی مردم عامی واقع می شد... بعضی از این مردم، در کوچه ها به سر و روی یکدیگر شراب می ریختند، آب می پاشیدند، تخم مرغ به سوی هم پرتاب می کردند... غوغائیان راه را به خلق می بستند، مانع رفتن مردم به بازار می شدند، دکانها را تعطیل می کردند... عوام الناس هرکس را که در کوچه به چنگ می آوردند به مسخره می گرفتند... تا برای

رهایی خود چیزی به عنوان غرامت پردازد. بدین ترتیب بازرگانان بزرگترین زحمتهای را از مردم سفله تحمل می کردند و دادوستد معطل می ماند. در این روز عامه مردم آشکارا شراب می نوشیدند و در خانه زنان بدکاره داد فسق می دادند، هیچگونه مرزی را برای ادب و اخلاق مرعی نمی داشتند... و گاه خون یکدیگر را می ریختند... اما وقتی «الظاهر بر قوق» به سلطنت رسید امر به تعطیل این جشنها داد... اخطار کردند که هرکس در جشنهای عید شرکت کند به مجازات خفه شدن و شقه شدن محکوم خواهد گردید...^۱

آتش افروز

«در دهه آخر سال در نقاط مختلف ایران دسته هایی در شهر راه می افتند که یکی از افراد آنها آتش افروز است این شخص با آتش، بازیها می کند، از جمله نفت در دهان می کند و به مشعلی که در دست دارد می دمد و شعله های آتش در هوا ایجاد می کند یا اینکه مشعل را در دهان خود می برد و لبها را می بندد و آن را خاموش می کند. بقیه افراد دسته نیز دست و صورت و گردن خود را سیاه می کنند و مقداری خمیر به سر می گیرند و روی آن کهنه و پنبه آغشته به نفت می گذارند و آتش می زنند و هریک مشعلی به دست می گیرند و به نوای ساز و دایره و دنبک اشعاری به این مضمون می خوانند: «آتش افروز حقیرم، سالی یک روز فقیرم»، یا «حاجی فیروزه سالی یک روزه» و از رهگذران پول می گیرند...^۲

تفریحات نوروزی

«مافروخی درباره علت احداث سوق الامیر گفته است: عضدالدوله هنگام کودکی در اصفهان همه ساله می دید که مردم اصفهان در ایام عید نوروز از خرد و کلان، زن و مرد با ائانه و وسایل در دروازه خور بازار جرین گرد می آیند و یکی دو ماه با خوشی و نشاط کامل و انواع تفریحات و شادکامیها بسر می برند و بازارهای گوناگون (و شاید نمایشگاهها) توأم با سرور و شادی بپا می سازند. عضدالدوله را این نشاط و پایکوبی مردم،

۱. تاریخ مصر ابن اباس، وقایع سال ۷۸۷: فرهنگ البسه، ص ۲۵۷.

۲. دایرة المعارف فارسی، ص ۴۹.

در ایام نوروز بسیار خوش می آمد، چون به پادشاهی فارس رسید با خاطره ای که از نوروز اصفهان داشت، دستور داد چنان محلی در شیراز ایجاد کنند تا مردم شیراز و نواحی در ایام نوروز همان مراسم معمول در اصفهان را در آنجا بپا دارند...^۱» به این مناسبت سوق الامیر با کیفیتی که ذکر شد به وجود آمد، این حوقل مدت بازار اصفهان و عیش و سرور مردم را در عید نوروز هفت روز نوشته است...^۲»

راجع به جشن نوروزی و مراسم آن نه تنها شعرا و نویسندگان عصر سامانیان و غزنویان مطالب بسیار گفته و نوشته اند، بلکه در آثار شعرا، تا عصر حاضر نیز اشاراتی به این عید و مراسم آن شده است:

حافظ نیز در یکی از غزلهای معروف خود، به نسیم بهاری و دولت ناپایدار میرنوروزی اشاره می کند.

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی
سخن در پرده می گویم، چو گل از غنچه بیرون آید
ازین باد ارمدد خواهی چراغ دل برافروزی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میرنوروزی

جشن تیرگان

بنابه روایات تاریخی، پس از پیروزی افراسیاب بر منوچهر، قرار شد مرزخاک ایران و توران به «تیرسی» معین گردد و برای انجام کار مردی آزاده به نام آرش را برای تیراندازی برگزیدند. وی تیری انداخت که بر درخت گردکان اصابت کرد و این مکان حد ایران و توران گردید. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه می نویسد «پس تیرگان» جشن صلح «ایران و توران است.» در تاریخ گردیزی نظیر این معنی یاده شده است و تیرگان را سیزدهم ماه تیر می دانند. جشن تیرگان هنوز در مازندران خاصه در روستاها معمول است این جشن «سیزده تیرماه» خوانده می شود و بسیاری از آداب جشن چهارشنبه سوری در آن انجام می گیرد و اکنون در آذرماه واقع است...^۳»

۱. مافروخی: محاسن اصفهان، ص ۹۳.

۲. ابن حوقل: صورة الارض، ص ۳۱۰ به نقل از شاهنشاهی عضدالدوله، ص ۱۳۸.

۳. مجله سخن، صفحه ۳۱۳، شماره ۳.

مهر و مهرگان

مهر نام یکی از بزرگترین ایزدان دین زرتشت است و در اوستا به صورت میترا آمده است و یکی از سرودهای کتاب یشتها به نام، و در نیایش این ایزد است مهرماه نیز مانند بسیاری دیگر از ماههای پارسی بدین ایزد منسوب است.

این مه مه مهر و مهرماه است بی باده نشستن از گناهست
روز ورخ دوستان سپید است روی دل دشمنان سیاه است

((مسعود سعد))

«این ماه را از آن مهرماه گویند که مهربانی بود مردمان را بر یکدیگر از هر چه رسیده باشد از غله و میوه نصیب باشد بدهند و بخورند بهم و آفتاب درین ماه در میزان باشد و آغاز خریف بود.» (نوروزنامه)

«مهرگان» این روز مهرگان باشد و نام روز و نام ماه متفق اند و چنین گویند اندرین روز آفریدون بر «بیوراسب» که او را ضحاک گویند ظفر یافت، مرضحاک را اسیر گرفت و بست و به دماوند برد و آنجا به حبس کرد او را...»

(زین الاخبار)

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان
مهربانی کن به جشن مهرگان و روز مهر
جام را چون لاله گردان از بنید باده رنگ
مهریفزای ای نگار ماه چهر مهربان
مهربانی به، به روز مهر و جشن مهرگان
واندر آن بنگر که لاله نیست اندر بوستان

مهرگان بزرگ

شانزدهم روز است از مهرماه و نامش مهر و اندرین روز آفریدون ظفر یافت بر «بیوراسب» جادو، آنک معروفست به ضحاک و به کوه دماوند بازداشت و روزها که پس از مهرگان است همه جشن اند بر کردار آنچه از پس نوروز بود، و ششم آن مهرگان بزرگ بود و «رام روز» نام است و بدین دانندش...» (التفهیم ابوریحان)

جشن مهرگان

مراسم جشن مهرگان عامه، در روز شانزدهم مهرماه و جشن مهرگان خاصه، در ۲۱ مهرماه صورت می گرفته است.

این جشن نیز بعد از اسلام همچنان باقی بود و مخصوصاً در عصر غزنویان و سلجوقیان با آداب و تشریفات خاصی عملی می شده است.

در تاریخ بیهقی مکرر از مراسمی که در عهد غزنویان بمناسبت جشن مهرگان برپا می شده سخن بمیان آمده است: «و روز دوشنبه دو روز مانده از رمضان، به جشن مهرگان بنشست و چندان نثارها و هدیهها و ظرف (طرفه‌ها) و ستور آورده بودند که از حد و اندازه بگذشت، و سوری صاحب دیوان بی نهایت چیزی فرستاده بود... همچنان وکلای بزرگان اطراف چون خوارزم شاه آلتون تاش و امیر چغانیان و امیر گرگان و ولات قصدار و مکران و دیگران بسیار چیز آوردند و روزی با نام بگذشت. و روز چهارشنبه عید کردند و تعبیه فرموده بود امیر (یعنی سلطان مسعود) چنانکه به روزگار سلطان ماضی پدرش رحمة الله علیه دیده بودم... امیر از میدان بصفه بزرگ آمد، خوانی نهاده بودند سخت باتکلف؛ آنجا نشست و اولیاء و حشم و بزرگان را بنشانند و شعرا پیش آمدند و شعر خواندند و بر اثر ایشان مطربان زدن و گفتن گرفتند و شراب روان شد هم برین خوان و دیگر خوان که سرهنگان و خیل تاشان و اصناف لشکر بودند، مشربهای بزرگ، چنانکه از خوان مستان بازگشته بودند، امیر قدحی چند خورده بود... مجلسی ساخته بودند که مانده آن کس یاد نداشت و وزیر و عارض و صاحب دیوان رسالت و ندما حاضر آمدند و مطربان سرائی و بیرونی دست بکار بردند و نشاطی برپا شد که گفتی درین بقعت غم نماند... و امیر شاعرانی که بیگانه تر بودند بیست هزار درهم فرمود و علوی زینبی را پنجاه هزار درم برپیلی به خانه او بردند و عنصری را هزار دینار دادند و مسخرگان و مطربان را سی هزار درم و آن شعرا که خواندند همه در دواوین مثبت است و اگر اینجا نبشتمی دراز شدی که استادان در صفت مجلس، وصف شراب و تهنیت عید و مدح پادشاهان سخن بسیار گفته بودند...»^۱

به احتمال قوی در مراسم جشن مهرگان مانند جشن نوروزی اکثریت مردم نیز شرکت می جستند و آداب و رسوم این جشن را انجام می دادند، ولی با کمال تأسف از خصوصیات این جشنها و شور و نشاط مردم، در منابع تاریخی و اجتماعی کمتر سخنی به میان آمده است.

ندانست جز خویشتن شهریار
 به سربرنهاد آن کیانی کلاه
 همه عنبر و زعفران سوختند
 تن آسائی و خوردن آیین اوست
 بکوش و به رنج ایچ منمای چهر

فردوسی

فرخنده باد بر ملک شرق مهرگان
 فرخی سیستانی

فریدون پوشد برج جهان کامکار
 بروز خجسته سر مهرماه
 بفرمود تا آتش افروختند
 پرستیدن مهرگان دین اوست
 کنون یادگار است از و ماه و مهر

بگشاد مهرگان در اقبال برج جهان

جشن سده

دیگر از جشنهای تاریخی جشن سده است که فارسیان در شب دهم بهمن می گیرند که مطابق است با شب اول چله کوچک زمستان. در این شب که پنجاه روزه عید نوروز مانده مردم با ساز و نقاره به جشن و شادی برمی خاستند منوچهری در یکی از قصاید خود به این عید اشاره می کند:

کرده است رای تاختن و عزم کارزار

جشن سده طلایه نوروز نامدار

بر لشکر زمستان نوروز نامدار

وینک بیامده است به پنجاه روز پیش

جشن باستانی سده «هر سال در دهم بهمن ماه (بقول ابوریحان بیرونی «ابان روز») از بهمن ماه) گرفته میشده است و بعد از اسلام مخصوصاً در دربار بعضی از امرا و سلاطین ایران (مثل آل زیار) و حتی غزنویان متداول بوده. در وجه تسمیه آن اقوال مختلف ذکر شده است؛ از آن جمله گفته اند چون فرزندان «پدر نخستین» کیومرث (آدم ابوالبشر) درین روز صد تن تمام شدند، یا چون از این روز تا به نوروز ۵۰ روز است و ۵۰ شب، آنرا بدین نام خوانده اند. اما قول درست درین باب این است که چون این جشن در صدمین روز زمستان بزرگ باستانی (برحسب تقسیم سال در نزد ایرانیان قدیم به یک تابستان هفت ماهه و یک زمستان پنج ماهه) واقع می شده است از قدیم آن را به این نام خوانده اند. مطابق روایت شاهنامه جشن سده منسوب است به هوشنگ پشدادی و یادگاری است از پیدایش آتش بدست او... در هر حال جشن سده در ایران ساسانی رواج داشته است و در واقع جشن مخصوص آتش بوده است از این رو طی این جشن آتش می افروختند و بر گرد